

ماجرای تلخ اعتراف دروغ زنی که قاتل نبود

23 مهر 1405

این پرونده دو نکته مهم داشت اول اینکه حذف دادرسی از سیستم کیفری محاکمات کیفری تبعات منفی داشت و دوم اینکه قضات نباید فقط به اقرار اهمیت بدهند، اقرار فی نفسه واجد ارزش نیست، بلکه باید دلایل و مستندات دیگری اقرار را تقویت کند.

شاید بتوان گفت یکی از پرونده‌های عجیب تاریخ محاکمات کیفری ایران مربوط به زنی میانسال به نام فاطمه است که به خاطر اعتراف دروغین به قتل یک مرد، ۲۰ سال از عمرش را در زندان گذراند در حالی که شوهرش عامل این قتل بود.

البته روند رسیدگی به این پرونده بنا به دلایلی مشکلات بسیاری داشت که به آن خواهم پرداخت. همان طور که یادمان است و می‌دانیم در سال ۱۳۷۳ دادرسی از سیستم دادرسی کیفری ایران حذف شد. حذف دادرسی در سال ۷۳ و بر مبنای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب صورت گرفت. این کار امری غیرکارشناسی بود و شاید بتوان گفت ضربه‌ای اساسی و مهلک بر نظام قضایی ایران و حقوق عمومی وارد کرد. پرونده فاطمه نیز در همان سال‌ها اتفاق افتاد و در واقع معایب این سیستم را برملا کرد. البته با پیگیری کارشناسان و مسئولان مربوطه در سال ۱۳۸۱ دوباره قانون دیگری آمد و دادرسی‌ها، احیا شد.

برگردیم به پرونده فاطمه و ببینیم در این پرونده چه اتفاقی افتاد؟

در آن سال‌ها - حدود سال ۱۳۷۲ - در یکی از روستاهای جنوب شهر تهران مردی به نام مسعود به قتل رسید. با شروع تحقیقات پلیسی آنها رد زنی به نام فاطمه را پیدا و او را دستگیر کردند. فاطمه زنی میانسال بود که آن زمان شوهر و دو عروس هم داشت. فاطمه در تحقیقات اولیه در دادگاه عمومی که حالا دیگر مقام تعقیب و تحقیق از مقام منشی رأی به اصطلاح یکی شده بود اقرار کرد که من مسعود را کشته‌ام.

اعتراف دروغین به قتل

مشاوره تلفنی



دکتر رویا درویش پیشه

۰۹۱۰۲۹۰۴۷۵۸

ازدواج و زوج درمانی

اما واقعیت ماجرا این بود که برخی از همسایه‌ها و اعضای خانواده فاطمه به درست یا نادرست شک برده بودند که فاطمه با مسعود که از آشنایان‌شان بوده از مدتی قبل و در غیاب شوهرش ملاقات‌های پنهانی داشته است. وقتی این شایعات به گوش شوهر فاطمه رسید او را مورد مؤاخذه قرار داد و فاطمه هم منکر ماجرا شد اما وی را تهدید کرد و بعد هم گفت که قصد انتقام دارد. بنابراین یک روز مسعود را به خانه خود دعوت کردند و داخل نوشیدنی وی سم ریختند.

مسعود بعد از خوردن سم حالش بد شد و در راه بازگشت به خانه‌اش جان باخت. وقتی پلیس فاطمه را دستگیر کرد، شوهرش از او خواسته بود قتل را گردن بگیرد و به او قول داده بود که تمام تلاشش را می‌کند که او را نجات دهد. فاطمه هم قتل را به گردن گرفت و در همان دادگاه عمومی جزایی اعتراف کرد که با ریختن سم در نوشیدنی مسعود او را کشته است.

در جریان تحقیقات وقتی از او پرسیده بودند چه نوع سمی استفاده کرده، گفته بود مرگ موش و درباره رنگ آن نیز گفته بود خاکستری بوده است. یکی از عروس‌های فاطمه هم به عنوان شاهد و مطلع احضار شده و ایشان نیز اظهارات مادرشوهرش را تأیید کرده و گفته بود من دیدم که او مرگ موش خریده بود. دادگاه هم بر اساس اقرار اولیه فاطمه و بدون اینکه تحقیقات جامعی انجام دهد و علت فوت رو به دقت بررسی کند که چه نوع سمی وارد بدن شده و با تحقیقات ناقص، حکم به قصاص فاطمه داد.

بعد از صدور حکم، فاطمه همچنان در زندان بود و بنا به دلایلی حکم قصاص اجرا نمی شد و این بلا تکلیفی ۱۴ سال طول کشید. این یکی از پرونده های عجیب تاریخ محاکمات کیفری ایران است که هم نقص ناشی از حذف دادرسی و هم صرف صدور حکم بر اساس اقرار متهم را نشان می دهد «تالی فاسد» این کاستی ها، یعنی پیامدهای نادرست و نامطلوب آن ها، در بلا تکلیفی.

چهارده سال که فاطمه پشت میله های زندان ماند و آن طوری که مددکارش می گفت در این مدت بیش از ۲۰ بار دست به خودکشی زد، اما زنده ماند. حتی دو سال در بیمارستان اعصاب و روان بستری شد و به گفته خودش روزی ۱۰، ۱۵ تا قرص اعصاب می خورد تا اینکه شوهرش که وضع او را وخیم دید بعد از چهارده سال به سراغ من آمد.

مرد میانسال وقتی وارد دفتر وکالتم شد، گفت: «من خیلی پرس و جو کردم و دنبال وکیلی زبده و ماهر می گشتم تا همسرم را نجات دهد که بالاخره به شما رسیدم لطفاً همسرم را نجات دهید، او ۱۴ سال در زندان است و حال خوبی ندارد، هرچقدر بخواهید به شما پول می دهم، خانه ام را می فروشم و حق الوکاله شما را می دهم، فقط کمک کنید همسرم اعدام نشود.

بعد از شنیدن داستان این زن به زندان رفتم تا با او صحبت کنم. وقتی با دقت به حرف های فاطمه گوش کردم، دیدم که خیلی حرف برای گفتن و دفاع است. فاطمه هم آنقدر وضعیت بد و نامناسبی داشت که در زندان می گفتند حتی قادر به انجام کارهای شخصی اش هم نیست و زندانی های دیگر کمکش می کنند. او از من خواهش کرد که پرونده اش را قبول کنم. فاطمه وقتی تردید مرا دید، انگستری که در دستش بود را در آورد و گفت این را به شما می دهم فقط لطفاً پرونده من را قبول کنید. در آن سال ها من وکالت رایگان پرونده های زیادی را گرفته بودم و تازه تصمیم داشتم پرونده هایی را قبول کنم که حداقل بتوانم با حق الوکاله اش وضع مالی ام را بهتر کنم. با این حال گفتم نه انگستر پیش خودت باشه و من وکالت رو قبول می کنم. بعد کارهای قانونی را شروع کردم. خوشبختانه اعتراضی که روی پرونده زدم مورد پذیرش قرار گرفت و دادنامه نقض شد.

بعد از چهارده سال پرونده را به شعبه هم عرض در یکی از شعبات دادگستری شهرستان ری دادند. زمانی که پرونده را مطالعه می کردم پی بردم که در یکی از نظریه های کارشناسی در مورد سم، کارشناس مربوطه قید کرده بود سمی که باعث فوت مقتول شده سمی گیاهی و نباتی به نام سم کزایتون بوده که برای دفع آفات گیاهان استفاده می شده و رنگش هم زرد بوده است، نه مرگ موش خاکستری. این قضیه را در لایحه نوشتم و به دادگاه دادم.

در یک روز پاییزی که هوای بسیار خوبی بود قبل از اینکه به دادگاه برویم در محوطه دادگستری با فاطمه و دو تا مأمور همراه او و دختر و پسر و همسرش نشسته بودیم که فاطمه با لحنی بسیار ناراحت و عصبانی به شوهرش گفت: «ببین من چهارده سال به خاطر تو جرمی را که هیچ دخالتی در آن نداشتم گردن گرفتم، ۱۴ سال از عمر و جوانی و زندگی ام بر باد رفت. دارم در زندان می پوسم و از بچه هایم دور ماندم، فقط به خاطر تو. من بی گناهم اگر به تو خیانت هم کرده بودم که هرگز خیانت نکردم باز هم مجازاتش ۱۴ سال حبس و بدبختی نبود، فوقش شلاق می خوردم اما دیگر تحمل زندان را ندارم. حق من

این همه بی‌عدالتی نیست.»
نکته جالب این بود که شوهرش بدون اینکه منکر شود یا از خودش دفاع کند، گفت: «من هم که کوتاهی نکردم رفتم بهترین وکیل قتل را شناسایی کردم و برایت گرفتم تا نجات دهم. حالا هم هر کاری بتوانم می‌کنم تا اعدام نشوی.»

فراری دادن همسر از دادگاه



یکی از اتفاقات عجیب در این پرونده موضوع فراری دادن فاطمه از سوی همسرش بود. یک روز قبل از تشکیل دادگاه همسر فاطمه به رئیس دادگاه زنگ زده بود که اجازه بدهید فاطمه نزد شما بیاید چون می‌خواهد حرف مهمی بزند.

رئیس دادگاه هم دستور داد فاطمه را احضار کنند اما میانه راه همسر فاطمه با شگردی که خودش مدعی شد، توانسته مأمور بدرقه را فریب دهد و از یک لحظه غفلت او سوءاستفاده کرده و فاطمه را

فراری دهد. من که از این ماجرا بی‌خبر بودم همان روز با تلفنی که فاطمه به من زد موضوع را فهمیدم، او گفت شوهرش دارد او را به سمت یکی از شهرهای جنوبی کشور می‌برد. به او گفتم چرا این کار را کردی، این اشتباه را انجام نده چون پرونده‌ات دارد به مراحل خوبی می‌رسد و بی‌گناهی تو ثابت می‌شود. گفت همسرم این کار را کرد، من نمی‌خواستم فرار کنم. گفتم بلافاصله خودت را معرفی کن. جالب است بگویم که در غیاب فاطمه دخترش را بازداشت کرده بودند که مادرش مجبور شود، برگردد که البته این هم خلاف اصل شخصی بودن جرائم مجازات‌هاست. به هر حال فاطمه برگشت و دادگاه نیز تشکیل شد و من هم مفصل از او دفاع کردم و گفتم که اقرار وی مستدل و نافذ و قانونی نبوده و تحت اجبار و فشار همسرش به قتل اقرار کرده و نتیجه آزمایش کارشناسان مربوطه را نیز در مورد سم ارائه کردم و سایر دلایل نیز مطرح شد و محاکمه چندین جلسه طول کشید تا اینکه سرانجام موفق شدم بعد از چهارده سال حکم آزادی فاطمه را بگیرم و او از زندان آزاد شد.

اعتراض اولیای دم

حدود ۲ سال فاطمه آزاد بود و در این مدت خیلی تلاش کرد هم خودش به زندگی برگردد و هم بچه‌هایش را سرو سامان دهد. یکی از پسرهایش در این مدت معتاد شده بود که فاطمه توانست او را ترک دهد، می‌خواست زندگیش را درست کند و با شور و شوق زیادی زندگی می‌کرد تا اینکه اولیای دم اعتراض کرده و بعد از ۲ سال دادنامه نقض شد، بنابراین پرونده را دوباره به شعبه هم عرض دادند و با رأی قضات فاطمه دوباره به زندان برگشت.

۳ سال بعد در حالی که ۲۰ سال از ماجرای قتل گذشته بود با پیگیری بسیار بار دیگر پرونده به شعبه هم عرض رفت و این بار رئیس شعبه مربوطه با من تماس گرفت، وقتی به حضورش رفتم گفتم این پرونده دیگر خسته کننده شده و افکار عمومی هم دیگر خسته شده‌اند، باید دیه اولیای دم را بدهیم و این پرونده ختم به خیر شود.

من گفتم اجازه بدید من صحبت بکنم چون اینها توانایی پرداخت دیه را ندارند که ایشان گفت ما سعی می‌کنیم خودمان از یک محلی این دیه را تأمین بکنیم اما در همین گیر و دار همسر فاطمه خانه‌اش را فروخت و دیه را به اولیای دم پرداخت کرد و آنها هم رضایت دادند اما فشار بیش از حد روحی که فاطمه در این سال‌ها متحمل شده بود و بیماری‌هایی که گرفته بود باعث شد که او حتی دیگر نتواند به راحتی صحبت کند، این زن در ۴۲ سالگی به زندان رفته بود و حالا به ۶۲ سالگی رسیده بود، فقط مدام می‌گفت: من نکشتم نکشتم نکشتم.

به هر حال فاطمه بعد از بیست سال از زندان آزاد شد و هنوز هم لقب قدیمی ترین زن زندانی را به خود اختصاص داده است. همسرش هم بعد از اینکه خانه را فروخت حدود یکی دو هفته بعد از این ماجرا خیلی ناگهانی درگذشت. اما این پرونده دو نکته مهم داشت اول اینکه حذف داسرا از سیستم کیفری محاکمات کیفری تبعات منفی داشت و دوم اینکه قضات نباید فقط به اقرار اهمیت بدهند، اقرار فی نفسه واجد ارزش نیست، بلکه باید دلایل و مستندات دیگری اقرار را تقویت کند.